

نقش و تأثیر پارادایم‌های روش‌شناسانه و معرفت‌شناسانه بر نظریه‌های جدید جامعه‌شناسی سیاسی

دکتر محمد توحیدفام*

چکیده

تفکر اساس همه تمدن‌هاست و اساس تمدن جدید معرفت‌شناسی و روش‌شناسی است که امروزه به یکی از ویژگی‌های اصلی علم جدید تبدیل شده است. بر این اساس، برای درک تحولات جامعه‌شناسی جدید، به‌ویژه جامعه‌شناسی سیاسی معاصر نیازمند نگاهی معرفت‌شناسانه مبتنی بر روش‌شناسی‌های جدید هستیم.

فرض اساسی مقاله حاضر بر این استوار است که تحولات علوم بشری در ارتباط کامل با تحولات پارادایمیک معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه است؛ لذا می‌توان ارتباط منطقی‌ای بین گذر از سطوح مختلف تحلیل

* دانشیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
(tohidfam_m@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۴/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۲/۳۱

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۹، صص ۶۵-۲۹.

جامعه‌شناسی سیاسی فردی، گروهی و ساختاری به سطح تحلیل جهانی و سطوح مختلف تحلیل جامعه‌شناسی از نظریه‌های علت‌کاو و معناکاو به نظریه‌های تعامل‌گرا و سطوح مختلف معرفت‌شناسی پیشامدرن، مدرن، پسامدرن و فراپسامدرن برقرار کرد. بی‌شک امروزه نمی‌توان بدون نگاه معرفت‌شناسانه، به درک صحیحی از حوزه‌های علمی به‌ویژه جامعه‌شناسی سیاسی دست یافت و بدون تردید بهبود در وضعیت آموزش و پژوهش سیاسی در گرو دستیابی به چنین فهمی است.

واژه‌های کلیدی: روش‌شناسی، معرفت‌شناسی، شناخت‌شناسی، هستی‌شناسی، جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی سیاسی، نظریه‌های علت‌کاو، نظریه‌های معناکاو، نظریه‌های تعامل‌گرا.



شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

از عمده مسائل و مشکلات موجود بر سر راه درس جامعه‌شناسی سیاسی در سطوح و مقاطع مختلف، فقدان روش واحد تدریس و آشنفگی دانشجویان میان شیوه‌های مختلف تدریس در بین اساتید دانشگاه است. اگر نگاهی به شیوه‌های مختلف مطالعاتی بیفکنیم، می‌بینیم که جامعه‌شناسی سیاسی به عنوان یکی از حوزه‌های مطالعاتی بین‌رشته‌ای، روش‌های مطالعاتی متعددی را از تاریخ آغازین خود تا به امروز شاهد بوده است:

(۱) سطح تحلیل فردی و مطالعه رفتارهای فرد؛ (۲) سطح تحلیل گروهی و نیروهای اجتماعی و تأثیر آن بر سیاست؛ (۳) سطح تحلیل ساختاری دولت و عوامل تعیین‌کننده آن؛ (۴) سطح تحلیل جهانی و تأثیرات ناشی از جهانی‌شدن.^(۱)

حال سؤال این است که در چنین وضعیتی، چگونه می‌توان با قطعیت در رابطه با ارجحیت سطح تحلیل خاصی اظهار نظر کرد؟ آیا در آن صورت می‌توان نسبت به صحت آن اطمینان حاصل کرد؟ پیش از پاسخ به این قبیل سؤالات باید اذعان کرد تنها در حوزه نظریه‌ها تا اندازه‌ای توافق نظر وجود دارد و کماکان می‌توان نظریه‌هایی چون نظریه‌های مارکسیستی، نخبه‌گرایی، کورپوراتیستی، کارکردگرایی و کثرت‌گرایی را از عمده نظریات مورد توافق صاحب‌نظران این رشته از دانش دانست؛ اما مشاهده می‌شود که تحول در سطوح تحلیل این رشته، نظریه‌های جامعه‌شناسی سیاسی را تحت تأثیر قرار داده و امروز نیز شاهد تغییراتی در این نظریه‌ها به‌ویژه در اشکال جدید و نوین آنها همانند کارکردگرایی نو، نخبه‌گرایی جدید، کورپوراتیسم جدید و کثرت‌گرایی نو، هستیم.

برای پایان دادن به این بحران روش‌شناختی چه باید کرد؟ آیا باید با پی‌یر

بوردیو^۱ هم‌داستان شد و به نوعی کثرت‌گرایی روش‌شناختی را در این حوزه نیز اعمال کرد؟^(۳) مقاله حاضر با توجه به واقعیت‌های امروز جامعه‌شناسی سیاسی به دنبال پاسخی روش‌شناسانه مبتنی بر معرفت‌شناسی اجتماعی به پرسش‌های مطرح شده است؛ به گونه‌ای که نوعی رابطه معرفت‌شناسی بین تحولات مذکور قابل مشاهده است و تغییر و تحول در الگوهای مختلف مطالعاتی جامعه‌شناسی سیاسی را بی‌ارتباط با روندهای مختلف مطالعاتی نمی‌داند. چنانکه این رابطه به طور دقیق مورد مطالعه قرار گیرد، شناخت تحولات روش‌شناسی و معرفت‌شناسی اجتماعی به شناخت عمیق سطوح تحلیل و نظریه‌های جدید جامعه‌شناسی سیاسی می‌انجامد و در ضمن حتی می‌توان به تولید نظریه‌های جدید نیز امیدوار بود. پس در پاسخ به این پرسش اصلی که تغییرات پارادایمیک روش‌شناسی چه تأثیری بر نظریه‌های جدید جامعه‌شناسی سیاسی و تحولات جدید در سطوح مختلف تحلیل این رشته بر جای گذاشته و خواهد گذاشت؟، فرضیه مقاله حاضر عبارت خواهد بود از اینکه: در گذر از دوره‌های معرفت‌شناسی و روش‌شناسی «علت‌کاو» و «معناکاو» به دوره روش‌شناسی «تعامل‌گرا»، شاهد ظهور سطوح تحلیل جدید در حوزه مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی هستیم که این خود الگوی جدیدی را در شیوه‌ها و محتوای تدریس این رشته از سطوح تحلیل فردی، گروهی، ساختاری به سطح تحلیل جهانی به وجود خواهد آورد؛ از این رو پیوند مباحث جامعه‌شناسی سیاسی در سطح دانشگاه با مباحث روش‌شناسی گریزناپذیر خواهد بود که این خود هم به شناخت دقیق‌تری از وضعیت جوامع سیاسی امروز منجر می‌شود و هم در کنار ارتقای سطح دانش دانشجویان به نوعی زمینه‌ساز اندیشه‌های نو در این حوزه خواهد شد تا در ضمن بتوان اسباب تولید اندیشه‌های بومی را فراهم کرد؛ البته این امکان‌پذیر نخواهد بود مگر با نزدیک ساختن روندهای مطالعاتی این حوزه با الگوی روش‌شناسی جدید.

بررسی وضعیت موجود در جامعه‌شناسی سیاسی

دیر زمانی نیست که بسیاری بر این باور بودند که تفاوتی بین علم سیاست و

1. Pierre Bourdieu

جامعه‌شناسی سیاسی وجود ندارد و از آن جمله موریس دوورژه^۱ است که در کتاب خود این باور را پرورش داده و به همین جهت وقتی دو کتاب جامعه‌شناسی سیاسی و اصول علم سیاست ایشان را با هم مقایسه کنیم، کمتر تفاوتی از لحاظ ساختار و محتوای دو کتاب به چشم خواهد خورد. دوورژه علم سیاست را همان جامعه‌شناسی سیاسی می‌داند که هر دو شاخه‌ای از علوم اجتماعی هستند که به مطالعه پدیده قدرت می‌پردازند. با این تفاوت که در علم سیاست به بررسی جداگانه پدیده‌های سیاسی با تأکید بر استدلال‌های فلسفی پرداخته می‌شود و جامعه‌شناسی سیاسی درصدد جای دادن پدیده‌های سیاسی در مجموعه پدیده‌های اجتماعی است با تأکید بر استدلال‌های علمی. در نتیجه وی سیاست را «تلاشی برای مبارزه و پیکار برای کسب قدرت به جهت حفظ منافع اقلیت و جامعه‌شناسی سیاسی را تلاشی در جهت استقرار نظم و عدالت در جامعه در جهت تحقق همگونی» می‌داند.^(۳)

چنانکه اندکی به گذشته برگردیم خواهیم دید که تا قرن ۱۸ میلادی واقعیت‌های اجتماعی را بر اساس آنچه باید باشد و از دید فلسفی و اخلاقی می‌نگریستند و شاید بتوان در این میان مونتسکیو را نخستین کسی دانست که با کتاب روح القوانین خود به سال ۱۷۴۸ میلادی، توجه به هست‌ها را جایگزین آنچه باید باشد، کرد؛^(۴) به همین جهت برخی او را پایه‌گذار جامعه‌شناسی سیاسی خوانده‌اند؛ اما وقتی به واقعیت‌های موجود در این رشته بنگریم خواهیم دید که تا قبل از دهه ۱۹۶۰ کتابی تحت عنوان جامعه‌شناسی سیاسی وجود خارجی نداشت و سیمور مارتین لپیست^۲ نخستین کسی است که در این حوزه دست به نگارش می‌زند؛ هرچند در این زمینه نمی‌توان نقش دو بنیان‌گذار دیگر این رشته یعنی کارل مارکس و ماکس وبر را نادیده گرفت.^(۵) در حقیقت بیش از نیم قرن نیست که دانش جامعه‌شناسی سیاسی به وجود آمده و این عمدتاً به دلیل «کمبود نظریه‌های سیاسی، جوان بودن این حوزه تخصصی، پیچیدگی مباحث و برخورد نظریه‌های ایدئولوژیک» است.^(۶)

1. Mourice Duverger
2. S. M. Lipset

پس با عنایت به اینکه دیرزمانی نیست جامعه‌شناسی سیاسی به سمت و سوی یک دیسپلین خاص علمی و تا اندازه‌ای جدای از علم سیاست و جامعه‌شناسی حرکت کرده است، با این وجود سطوح تحلیل مختلفی مورد توجه اندیشه‌ورزان این حوزه قرار گرفته است. یکی سطح تحلیل فرد و رفتارهای فردی که عموماً امروزه به رفتارشناسی سیاسی موسوم است و به بررسی و توضیح رفتارهای سیاسی فرد در هر حوزه از کل جامعه سیاسی، خواه در درون حوزه قدرت سیاسی و یا خارج از آن می‌پردازد؛ همانند گرایش‌های مختلف سیاسی و ایدئولوژیک فرد بر اساس تأثیر متغیرهای گوناگونی چون پایگاه اجتماعی - اقتصادی، شأن اجتماعی، سطح آموزش، جنسیت، قومیت، گرایش‌های مذهبی و غیره. در این زمینه بررسی گرایش‌های حزبی و رفتار انتخاباتی موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی به شمار می‌رود. از عمده نقاط ضعف این نگرش آن است که با کشاندن بحث از علل رفتار به فرایندهای جامعه‌پذیری و فرهنگ یا کاراکتر ملی و تأثیرات خانواده، موجب خلط دو دیسپلین روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی سیاسی می‌شود. از این گذشته امروزه فرد و رفتار فردی واحد اصلی تحلیل زندگی سیاسی در سطح دولت و موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی به شمار نمی‌رود. در مقابل در سطح تحلیل دوم یعنی سطح نیروها و گروه‌های اجتماعی و تأثیر آن بر حیات سیاسی، به بررسی روابط میان دولت و جامعه به عنوان حوزه‌ای که در آن زندگی سیاسی به معنای واقعی و ملموس و انضمامی آن جریان دارد، یاری بیشتری می‌رساند. در این سطح، نقش و عملکرد و تأثیرات تعیین‌کننده گروه‌ها و نیروهای اجتماعی بر وجوه گوناگون حیات سیاسی مثل خصلت اجتماعی ساخت سیاسی، ایدئولوژی و سیاست‌گذاری عمومی و غیره بررسی می‌شود. در نهایت، در سطح تحلیل سوم (تحلیل ساختاری) از تأثیر ساخت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر ساخت سیاسی سخن گفته می‌شود. نگرش ساختاری، اغلب جریان زندگی سیاسی در وجه انضمامی آن را از دیده به دور می‌دارد و با فرض وجود ساخت‌ها به بررسی روابط آنها می‌پردازد.^(۷)

سطح تحلیل نخست عمده‌تاً به موضوع رفتارشناسی سیاسی و سطح تحلیل دوم که همانا سطح تحلیل گروهی است در جامعه‌شناسی‌های جدید کثرت‌گرایانه نفوذ

گروه‌های سازمان‌یافته را بر عرصه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری در کانون توجه خود قرار داده و سرانجام سطح تحلیل سوم که نگرشی انتزاعی در جامعه‌شناسی سیاسی محسوب می‌شود، پایگاه‌های اجتماعی و طبقاتی رژیم‌های سیاسی را موضوع اصلی جامعه‌شناسی تلقی کرده است. در هر حال در هر سه سطح، واحد اصلی مطالعه محدوده دولت ملی بوده، اما امروزه با توجه به گسترش فرایندهای جهانی شدن در عرصه‌های مختلف و در نتیجه کم‌رنگ شدن نقش دولت ملی، به نظر می‌رسد که این واحد مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی به نحو چشمگیری در معرض فرایندها و فشارهای جهانی شدن قرار گرفته است. در نتیجه خود این فرایندها در عرصه جهانی به عنوان سطح تحلیل چهارم در جامعه‌شناسی سیاسی معاصر در حال ظهور است. بدین ترتیب به نظر می‌رسد پارادایمی که در آن مفاهیمی چون دولت ملی، رابطه حکومت و جامعه، طبقه حاکمه، نخبگان سیاسی، احزاب و پایگاه اجتماعی رژیم‌های سیاسی غلبه داشته، در حال واگذاری میدان به پارادایمی است که به ساختارهای اقتدار در سطح جهانی، رابطه میان حکومت‌ها و فرایندهای جهانی شدن در عرصه اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ارتباطات، هویت‌های فراملی طبقاتی، بخش‌های اجتماعی فراملی، جامعه مدنی جهانی، جنبش‌های اجتماعی، حقوق جهان‌شمول و شهروندی جهانی می‌پردازد. در سطح تحلیل جدید، فرایند جهانی شدن در چهار حوزه فنی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. امروزه با افزایش قدرت چشمگیر شرکت‌های چند ملیتی یا فراملی، سازمان ملل متحد، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی، سازمان‌های غیرحکومتی بین‌المللی، به عنوان بازیگران جدید جهانی، مفاهیم جدیدی چون انقلاب اطلاعاتی، فشرده‌گی زمان و مکان، گسترش جهان‌آگاهی، پیدایش دهکده جهانی را مطرح ساخته که زمینه‌ساز ورود به دهکده الکترونیک جهانی، پایان جغرافیا و عصر سایبرنتیک و عصر فراملی به جای عصر روابط بین‌الملل شده است.^(۸)

آنچه در بررسی فوق دارای اهمیت است، سرعت تحول سطوح تحلیل جامعه‌شناسی سیاسی است. با توجه به اینکه هنوز بیش از نیم قرن از عمر این

دیسپلین جدید علمی نمی‌گذرد، شاهد سطوح تحلیل مختلفی در این حوزه علمی هستیم. هرچند سرعت تحولات پایانی قرن بیستم تأثیر ویژه‌ای بر این رخدادها داشته ولی این تحولات نیز خود بر یک پایه معرفت‌شناسی استوار بوده که بدون شناخت این پایه معرفتی، درک عمیق این تحولات، مفید فایده نخواهد بود. امروزه می‌توان در کتاب‌های جدیدی که توسط مراکز معتبر علمی منتشر شده، تحولات به‌روز جامعه‌شناسی سیاسی را مشاهده کرد. دو کتابی که «انتشارات بلک ول» با عنوان *The Blackwell Companion of Political Sociology* در سال ۲۰۰۴ میلادی و «انتشارات کمبریج» در سال ۲۰۰۵ میلادی به نام *The Handbook of Political Sociology* منتشر کرده و یا کتاب *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر* خانم کیت نش به سال ۲۰۰۰ میلادی که این آثاری به فارسی هم ترجمه شده، دال بر این موضوع هستند. به‌گونه‌ای که با نگاهی گذرا به موضوعات این کتاب‌ها می‌توان مطالب جدید جامعه‌شناسی سیاسی و تحلیل‌های معرفت‌شناختی را در آنها ملاحظه کرد.^(۹)

این در حالی است که در دانشگاه‌های داخل کشور هنوز می‌توان اندیشه‌های اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی را بر این حوزه مطالعاتی حاکم دانست. نگاهی به سرفصل‌های دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد این درس در رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل گویای این مطلب است.

جدول سرفصل‌های دوره کارشناسی جامعه‌شناسی سیاسی

<p>مفهوم جامعه‌شناسی سیاسی: تصویری کلی از جامعه‌شناسی سیاسی، عواقب سیاسی پیشرفت‌های فنی، عوامل تضادهای سیاسی، نظریه‌های مربوط به استعدادها، فردی، روان‌کاوی سیاست، سرشت‌های سیاسی، عوامل جمعی مبارزات، مفهوم طبقه، تضاد طبقاتی، تضادهای سیاسی، نظریه‌های گوناگون نژادی، افکار عمومی و وسایل ارتباط جمعی، شکل‌گیری افکار عمومی و نقش آن در جامعه، افکار عمومی به عنوان یک نیروی سیاسی، تأثیر افکار عمومی بر فعالیت وسایل ارتباط جمعی، اهمیت افکار عمومی از نقطه نظر سیاست‌مداران دولت‌ها، شناخت وسایل ارتباط جمعی، تأثیر و چگونگی فعالیت آنها.</p>	<p>۳ ۴ ۵</p>
<p>احزاب سیاسی: تعاریف، طبقه‌بندی نظام‌های حزبی، عوامل مؤثر در شکل‌گیری نظام‌های حزبی، ساخت داخلی و تشکیلاتی احزاب، احزاب و روند سیاسی آن، موقعیت احزاب در میان ساخت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، اداری و ارتباطات و ایدئولوژیک.</p>	<p>۱ ۲</p>

گروه‌های ذی‌نفوذ:	گروه‌های ذی‌نفوذ: نظریه کلی دربارهٔ گروه‌های ذی‌نفوذ، مفهوم و تعریف گروه‌های ذی‌نفوذ، ساخت و گروه‌های مختلف ذی‌نفوذ، (سازمان‌های حرفه‌ای، سازمان‌های کارفرمایی صنعت و بازرگانی، سازمان‌های دهقانی، گروه‌های خصوصی و گروه‌های عمومی).
گروه‌های فشار	گروه‌های فشار: تعاریف، طبقه‌بندی گروه‌های فشار (اقتصادی، کشاورزی، انجمن‌های حرفه‌ای سیاسی)، ساخت داخلی گروه‌های فشار، روش‌ها و مجاری اعمال نفوذ، گروه‌های فشار در نظام‌های سیاسی گوناگون.

جدول سرفصل‌های دوره کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی سیاسی

مقدمه تاریخی و تئوریک جامعه‌شناسی سیاسی، پیدایش دولت انتزاعی، بررسی روابط شخصیت و سیاست، انواع رفتارهای سیاسی، جامعه‌پذیری سیاسی، نمادهای سیاسی، مشروعیت و سیستم سیاسی، گروه‌های اجتماعی و فرهنگی سیاسی، توسعه سیاسی، تئوری‌های قدرت سیاسی، احزاب سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار، افکار عمومی و وسایل ارتباط جمعی، سیری در اندیشه ماکس وبر، جامعه مافوق صنعتی، جامعه‌شناسی دولت (تکنوکرات، لیبرال، دولت ویژه، بناپارتیسم، ولایت فقیه، نازیسم، فاشیسم و دیکتاتوری پرولتاریا).

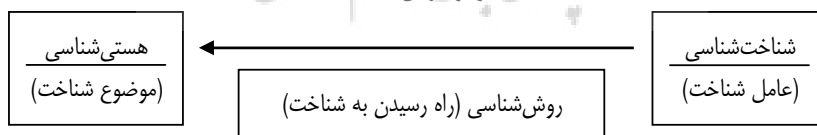
برآیند مقایسه‌ای دو جدول فوق گویای بسیاری از نقطه ضعف‌ها و فاصله عمیق این حوزه مطالعاتی با تحولات اساسی جامعه‌شناسی سیاسی در مراکز معتبر علمی جهانی است. به نظر می‌رسد که هنوز تفکر آغازین این رشته که تمایزی بین علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی قائل نبود، در مراکز دانشگاهی ما سایه افکننده به گونه‌ای که حتی نتوانسته رسالت اولیهٔ این رشته را که همانا پیوند دولت و جامعه است، تحقق بخشد. اگر کمی دقت شود این سرفصل‌ها عمدتاً مطابق با فهرست مطالب کتاب‌های مورس دوورژه است که قبلاً درباره آن بحث کردیم. حال به نظر می‌رسد با توجه به فاصله عمیقی که بین دانش داخلی و جهانی به وجود آمده هم به جهت به‌روزرسانی این دانش و هم به جهت علت‌کاوی تحولات به‌وجودآمده، باید به دنبال راهکار جدیدی بود و به نظر می‌رسد در این بین پیوند مطالب این درس با الگوی معرفت‌شناختی و روش‌شناسی، مناسب‌ترین پل عبور ما برای رسیدن به چشم‌اندازهای جهانی آن باشد.

گذر از پارادایم‌های معرفت‌شناسی به پارادایم‌های جامعه‌شناسی سیاسی

شناخت‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی عناصر سه‌گانه حاضر در کسب

شناخت هستند که به ترتیب به عامل شناخت یا شناسنده (ذهن)، موضوع شناخت (هستی) و جریان شناخت می‌پردازند. پایه‌ای‌ترین و بنیادی‌ترین مسئله در کسب هر نوع معرفتی مستلزم ارتباط وثیق بین ارکان سه‌گانه فوق است.^(۱۰) البته این سه عنصر، بر حسب فراهم کردن شناخت حقیقت امور، از اجزای اصلی فلسفه نیز به شمار می‌روند که عبارتند از: منطق یا روش‌شناسی، مابعدالطبیعه (شناخت‌شناسی و هستی‌شناسی) به انضمام ارزش‌شناسی (اخلاق و زیبایی‌شناسی). به عبارت دیگر از گذشته که علم به معنای تمام دانسته‌های بشری یعنی Knowledge که به تعبیری فلسفه نیز خوانده می‌شد، تا به امروز که علم نه به معنای تمام دانسته‌های بشری بلکه به معنی علم تجربی یعنی Science خوانده می‌شود، می‌توان ردپای عناصر سه‌گانه را در هر پایه شناختی مشاهده کرد.^(۱۱) آنچه در گذر تاریخ علم از اهمیت برخوردار است، ثابت بودن عناصر شناخت و تغییر در پارادایم‌های معرفت‌شناسی است. آنچه شناخت انسان امروزی را با انسان گذشته متمایز ساخته عمدتاً به تغییر پارادایم‌های معرفت‌شناسی و روش‌شناسی باز می‌گردد؛^(۱۲) به عبارتی اگر به این صورت به مسئله بنگریم که از قدیم‌الایام چیزی برای شناخت وجود داشته (اعم از خود انسان و جهان خارج از او) و قطعاً این انسان بوده که باید به شناخت نائل شود، لذا آنچه شناخت انسان را از گذشته تا به امروز متمایز ساخته، روش شناخت او و نیز نوع نگاه او به مسئله شناخت و موضوع شناخت بوده است،^(۱۳) بی‌تردید نقش روش‌شناسی به عنوان عامل رابط بین دو عنصر شناخت‌شناسی و هستی‌شناسی و به عنوان آن شاخه‌ای از فلسفه علم که به بررسی تحلیل نقادانه شیوه خاص تطبیق ساختار عام نظریه در قلمروهای مختلف دانش بشری می‌پردازد، حائز اهمیت است.^(۱۴)

رتال جامع علوم انسانی
نمودار جریان شناخت



به‌رغم اینکه در تعاریف مفاهیم و ادبیات هریک از این سه عنصر و نیز ارتباطاتی که این عناصر با هم دارند، اختلاف نظرهای بسیاری بین صاحب‌نظران وجود

دارد ولی همگان به سهم این عناصر و ارتباط آنها در شناخت اذعان دارند. با بررسی‌های به عمل آمده نسبت به تاریخ این ارتباط، به جرئت می‌توان دوران‌های مختلفی را در تاریخ علم مورد شناسایی قرار داد. در این مقاله از این دوران‌های شناختی به پارادایم‌های معرفت‌شناسی تعبیر شده که هر پارادایمی توانسته بخشی از زندگی انسان و تاریخ علم را تحت تأثیر خود قرار دهد. البته این تحولات پارادایمیک به معنای «کوهن»ی آن را که مشتمل بر مفروضات کلی تئوریک و قوانین و فنون کاربرد آنها که اعضای جامعه علمی خاصی را دربرمی‌گیرند، می‌توان در تمامی عرصه‌های علمی می‌توان مشاهده کرد ولی تلاش مقاله حاضر بر آن است که این تحولات را در ادامه تحولات جامعه‌شناسی سیاسی به تصویر بکشد.^(۱۵)

با بررسی تاریخ این تحولات، به جرئت می‌توان چهار دوره را از هم متمایز ساخت: دوره پیشامدرن، مدرن، پسامدرن و فراپسامدرن که البته سه دوره اول عمدتاً مورد توافق است ولی دوره چهارم از برساخته‌های جدیدی است که در حال شکل‌گیری است و به‌جز حوزه روش‌شناسی در حوزه‌های مطالعاتی دیگر هنوز شناخته شده نیست. امروزه دلایل منطقی و نظریه‌های جدیدی مطرح شده که ما را ناگزیر از پرداختن به این دوره ساخته و شاید بیش از همه بتوان تأثیراتش را در جامعه‌شناسی جدید یافت.

دوره نخست که از آن به پیشامدرن یاد شده، عمدتاً دوره‌ای است که به هستی یا موضوع شناخت به صورت جوهر نگریسته می‌شود و نظریه فطری بودن شناخت به حوزه عامل شناخت تفوق دارد، یعنی اینکه انسان به شناخت جدیدی نائل نمی‌شود و تنها می‌تواند در نتیجه ممارست دینی، فلسفی و عرفانی از شناختی که در گذشته بدان نائل آمده، پرده بردارد. انسان پیشامدرن به هستی به صورت جوهر می‌نگریست و سعی داشت تا ذات و جوهرش را دریابد. این چنین بود که در راه رسیدن به شناخت، سه جریان روش‌شناسی دینی، عرفانی و فلسفی شکل گرفت که اولی از راه وحی، دومی از راه کشف شهود یا دل و اشراق و سومی از راه عقل سعی در رسیدن به شناخت را داشتند. با این وجه اشتراک که هر سه کلان‌نگر بوده و اولویت را به شناخت باطن می‌دادند و شناخت ظاهر را

امری بیهوده فرض می‌کردند^(۱۶) دوره پیشامدرن که طولانی‌ترین دوره از پارادایم‌های معرفت‌شناسی را به خود اختصاص می‌دهد با معنای علم به مثابه تمام دانسته‌های بشری هماهنگ است و هنوز روزه‌ای از علم به معنای امروزی آن را نمی‌توان در آن دوره مشاهده کرد. طبعاً در این دوره نمی‌توان از علم جامعه‌شناسی که به عنوان دانش جدید به مطالعه امر واقع می‌پردازد، اثری یافت؛ هرچند ممکن است بارقه‌ای از تفکرات جامعه‌شناسانه را در نزد اندیشمندان باستان در غرب و شرق یافت ولی در آن دوره واژه جامعه مفهوم مستقلی نداشت و عمدتاً به مفهوم دولت در مقابل خانواده در اندیشه ارسطویی - افلاطونی و در اندیشه اصحاب قرارداد اجتماعی در مقابل وضع طبیعی، قرار داشت؛ حتی در اندیشه هگل نیز جامعه به مفهوم شکل اولیه تکوین دولت محسوب می‌شود؛ به عبارت دیگر قبل از مارکس که جامعه (زیربنا) را مستقل از روبنا مطرح کرد و قبل از آگوست کنت که جامعه را به عنوان حوزه‌ای مستقل از دولت مورد پردازش قرار داد، در آثار گذشتگان هیچ اثری از مطالعه جامعه‌شناسی علمی مشاهده نمی‌شود و بیشتر به این جهت که عنصر جامعه به عنوان واحدی مستقل در نظر نمی‌آمد و این همه تحولات جدید مدیون پیدایش مفهوم علم جدید به معنای Science و تحولاتی است که طی قرون شانزدهم تا نوزدهم، به استقلال این حوزه مطالعاتی انجامیده^(۱۷)؛ لذا هیمنه و سلطه دوره پیشامدرن بسیار گسترده است. به نظر می‌رسد پیش فرض‌های معرفت‌شناسانه دوره پیشامدرن تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر عدم استقلال جامعه‌شناسی تا یکی دو قرن اخیر داشته است؛ پس می‌توان گفت پارادایم معرفت‌شناسی پیشامدرن نقش تعیین‌کننده‌ای در عدم رشد جامعه‌شناسی به مثابه یک علم داشته چراکه تا زمانی که هستی‌عنصری انتزاعی، تقدیرپذیر، ذهنی‌گرا و فضیلت‌خواهانه و شناخت به دنبال عقل استعلایی، کلان‌نگر و متافیزیکی بود، قطعاً نمی‌توان انتظار رشد دانشی را داشت که به دنبال پویس‌های مصداقی در عرصه پدیده‌های اجتماعی است.^(۱۸)

در دوره دوم که از آن به دوره مدرن تعبیر شده به تدریج شناخت تجربی جایگزین شناخت فطری شده و پدیدارشناسی جایگزین جوهرشناسی در عرصه هستی‌شناسی می‌شود. در این دوره است که دانش جدید به رسمیت شناخته

می‌شود و برخلاف دوره پیشامدرن که به شناخت باطن می‌پرداخت، در این دوره هم ظاهر و هم باطن مورد توجه امر شناخت واقع می‌شوند با این تفاوت که ظاهر از طریق درک مستقیم حسی، و باطن از طریق درک غیرمستقیم حسی که بدان ماهیت نیز گفته می‌شود مورد شناسایی قرار می‌گیرد. دوره معرفت‌شناسی مدرن خردنگری را جایگزین کلان‌نگری پیشامدرن نموده و از سطح مفهومی به سطح مصداقی پدیده‌ها روی می‌آورد؛ هرچند برخی از نقش سوفسطائیان در این مسیر یاد کرده‌اند ولی نباید فراموش کرد که سوفسطائیان شناخت باطن را ناممکن می‌دانستند و اولویت را به شناخت ظاهر می‌دادند. این شرایط جدید شناخت تنها با ورود به دوره مدرن است که آغاز می‌شود و مورد شناسایی قرار می‌گیرد. هرچند این دوره با تحولات پایانی قرون وسطی و جریان رنسانس، اصلاحات مذهبی، روشنگری، انقلاب صنعتی، کشف قاره‌های جدید و مدرنیسم همراه است ولی به جرئت می‌توان گفت در قرن ۱۹ است که مجموعه تفکرات این دوره به پیروزی می‌رسد، آن هم با آغاز عصر علم به مفهوم Science.^(۱۹) با توجه به تغییر حوزه شناخت از شناخت فطری به شناخت تجربی و حوزه هستی‌شناسی از جوهرشناسی به پدیده‌شناسی در حوزه روش‌شناسی نیز تحولات شگرفی به وجود آمد: مکتب تجربه‌گرایی با منطق استقرایی، مکتب ماتریالیسم دیالکتیک با منطق دیالکتیک، مکتب فرانکفورت با منطق دیالکتیک انتقادی، مکتب پوزیتیویسم با منطق اثبات‌گرایی و مکتب خردگرایی انتقادی با منطق ابطال‌گرایی، پنج مکتب مؤثر در شکل‌بخشی به روش‌شناسی عصر مدرن به حساب می‌آیند.^(۲۰) بدین ترتیب است که هستی‌شناسی مدرن از ماورای طبیعت و وضعیت پیشینی به طبیعت و وضعیت پسینی روی آورده و واقع‌گرایی و کثرت‌گرایی را جایگزین آرمان‌گرایی و وحدت‌گرایی می‌کند و در عرصه شناخت‌شناسی نیروی ذهن معرفت‌ساز و واقعیت‌ساز را جایگزین نیروی ذهنی واقعیت‌یاب می‌کند و با اتکا به عقل ابزاری، به دنبال رها شدن از جزمیت حاکم بر نظامی می‌شود که اسباب قالبی دیدن پدیده‌ها را فراهم ساخته بود. طبعاً با گستره مکاتب روش‌شناسی جدید در این دوره شاهد انقلابی در روش‌شناسی‌های علمی جدید هستیم که شاید بتوان ویژگی تمامی آنها را در مطالعه پدیده‌ها از پایین به مقتضای تشخیص

نشانه‌ها، تقدم گزاره‌های شخصی به جای گزاره‌های کلی و تجلی تأثیرگذاری بر محیط و برخورد فعالانه و علت‌کاوانه دانست.^(۲۱)

در پارادایم معرفت‌شناسی مدرن شاهد شکل‌گیری موج اول جامعه‌شناسی هستیم که همانا جامعه‌شناسی اثباتی است. موج اول با رویکردی طبیعت‌گرایانه و منطق علی به دنبال کاربست روش علمی در تمامی عرصه‌های اجتماعی است تا بدین وسیله قوانین حاکم بر رفتار انسانی و علل آن را تبیین کند. در این دوره اصولاً شناخت امری ممکن تصور می‌شود که از طریق مشاهده و تجربه فردی و شخصی امر واقع به صورت آگاهانه و مبتنی بر عقلانیت قابل حصول است و عینیت و قطعیت در تمامی مسائل و تعمیم پارادایم واحد به صورت عمده‌ترین ویژگی‌های پارادایم غالب درمی‌آید. در پارادایم معرفت‌شناسی مدرن است که ما شاهد شکل‌گیری نظریه‌های کنش و ساختار اجتماعی هستیم؛ مقوله‌ای که با طیف وسیعی از نظریات جامعه‌شناسی علت‌کاو همچون کارکردگرایی، انتخاب عقلایی، کنش متقابل نمادی، جامعه‌شناسی پدیدارشناختی و روش‌شناسی مردم‌نگر در ارتباط است.^(۲۲) پس چنانکه بخواهیم درک روشن‌تری از این دوره جامعه‌شناسی داشته باشیم ناگزیر از آن خواهیم بود تا با مبانی معرفت‌شناسانه این دوره ارتباط محکمی ایجاد کنیم.

در دوره سوم که از آن به پارادایم معرفت‌شناسی پسامدرن یاد می‌شود، تفهیم، تفسیر، رمزگشایی و تفسیر متون جایگزین مبانی معرفتی مدرن می‌شود. در این دیدگاه تفکیک سوژه و ابژه «دکارت»ی برعکس دوره مدرن پذیرفتنی نبوده و سوژه بخشی از موضوع مورد تحقیق قرار می‌گیرد. سوژه نه فراتر از تاریخ، زبان، سنت و غیره بلکه در درون این علایق معنا می‌شود و به واقعیت و حقیقت می‌نگرد. در این موج نیز شاهد رشد مکتب استنباطی با منطق احتمال‌گرایی و طیف وسیعی از نظریات جامعه‌شناسی معناکاو هستیم که حجم وسیع و مختلفی از علوم استنباطی و تفسیری چون هرمنوتیک، پدیدارشناسی، تبارشناسی، نشانه‌شناسی، تحلیل گفتمان، دیرینه‌شناسی، شالوده‌شکنی، زبان‌شناسی و غیره را دربرمی‌گیرد.^(۲۳)

در این دوره است که نوع جدیدی از جامعه‌شناسی به نام جامعه‌شناسی تاریخی با رویکردی انسان‌گرا و منطق پساساختاری شکل می‌گیرد. جامعه‌شناسی‌ای

که پدیده‌های اجتماعی را پدیده‌های قصدی در نظر می‌آورد که باید بر حسب معانی‌شان شناخته شوند. در اینجا وظیفه علم اجتماعی نه کشف علل رفتار بلکه تفسیر و قابل فهم کردن آن است. آدیان متفاوت از ابژه‌های فیزیکی به نحو متفاوت تری درک می‌شوند. در این دوره است که شناخت امری ناممکن تصور می‌شود و شناخت از طریق اجتماع جایگزین شناخت از طریق حس و تجربه فردی می‌شود. دوره‌ای که زبان، ساختار، نسبیّت، معناگرایی و فهم تفسیری جایگزین تفکر عقلانی، آگاهی، عینیت، حس‌گرایی و تبیین علی می‌شود و با تأکید بر جمع‌گرایی به جای فردگرایی به جای اینکه مشاهده‌گر درک دیگران طبق نظر خود باشد، مشاهده‌گر درک دیگران طبق نظر خودشان است و به جای حاکمیت پارادایم واحد، شاهد پارادایم‌های متفاوتی هستیم که سعی در فهم‌های متفاوت از جوامع مختلف دارند. در کل باید در این دوره شاهد ظهور جامعه‌شناسی جدیدی به نام جامعه‌شناسی پُست‌مدرنیسم و پساساختارگرا بود که به نوبه خود توانست قابلیت‌های جامعه‌شناسی کنش‌گرا و ساختارگرا را زیر سؤال برده و ساختارگرایی جدیدی را در اندیشه‌های جامعه‌شناسانه شکل دهد.^(۲۴)

در تقابل با دو موج مدرن و پسامدرن که از آن به دو رویکرد طبیعت‌باوری و تاریخی‌گرایی تعبیر شد، شاهد ظهور پارادایم معرفت‌شناسانه دوره چهارم هستیم که از آن به دوره فراپسامدرن یاد می‌کنیم. شاید برخی حتی دوره پسامدرن را دوره‌ای ناقص و یا در دل دوره مدرن بدانند ولی با توجه به قراین موجود و اینکه نظریه‌ها همواره بسیار سریع مرزهای دانش را درمی‌نوردند، گریزی از این واقعیت جدید نداشته باشیم. این موج جدید معرفت‌شناسی فراتر از دو موج پیشین و در نقد و بازسازی آنها ظهور می‌یابد. افرادی چند را می‌توان در این موج جدید قرار داد که به تازگی تلاش‌هایی را در این راستا به انجام رسانده‌اند. روی باسکار،^۱ ریچارد رورتی،^۲ پیر بوردیو،^۳ آنتونی گیدنز،^۴ یورگن هابرماس^۵ و برایان فی^۵ که به ترتیب

1. Roy Bhaskar
2. Richard Rorty
3. Anthony Giddens
4. Jürgen Habermas
5. Brian Fay

نظریات جدیدی مثل رئالیسم انتقادی، پراگماتیسم نو، ساختارگرایی تکوینی، ساختاریابی، دیالکتیک عاملیت و ساختار و تعامل گرایی را در عرصه موج فرایسامدرنیته طرح کرده‌اند.^(۲۵)

دیدگاه‌های فرایسامدرنیته که در این قالب قرار می‌گیرند چند محور اصلی و اساسی را شامل می‌شود که به اختصار می‌توان به عنوان نکات مورد تأکید اشاره نمود:

۱. امکان شناخت: در این طرز تلقی، شناخت امری ممکن و قابل وصول و حصول است و تفکر پسامدرنی که به عدم وصول به حقیقت یا عینیت اعتقاد داشت مورد پذیرش نیست. البته شناختی که فرایسامدرن‌ها طرح می‌کنند، با رویکردهای تجربی و یا با روش‌های مایخود از علوم دقیقه تفاوت جدی و بنیانی دارد. روی باسکار واقعیت طبیعی و اجتماعی را از هم تفکیک می‌کند ولی وی به واقعیت مستقل اعتقاد داشت گرچه آن را لایه‌لایه در سه سطح واقعی، عملاً موجود^۱ و تجربی^۲ می‌دید.

۲. فرایسامدرن‌ها نگاه فرایندی، هیبریدی را جایگزین دوالیسم^۴ و دوگانه‌انگاری‌ها می‌کنند. برایان فی، فراسوی دوگانگی‌های غیرواقعی به ارتباط جدی و تعاملی میان مفاهیم به‌ظاهر دوگانه و متضاد قائل است. یا هنر گیدنز حل مشکل اُتمیسم و هولیسم یا مشکل ساختار و عامل است که به ارتباط دوسویه و تعاملی بین مفاهیم می‌انجامد. این نگاه در تقابل با دوگانگی‌های متصلب، یکپارچه و جزیره مانند موج اول و ویران کردن، نسبی کردن و پرسپکتیوی دیدن پُست‌مدرن‌ها است.^(۲۶)

۳. فرایسامدرن‌ها به امکان گفتگو، مفاهمه و حوزه عمومی مشترک قائل هستند و معتقدند زبان امکاناتی دارد که به آن واسطه می‌توان به فهم عام و مشترکی دست یازید. البته این به معنی تکثرگرایی و فهم‌های مختلف نیست. هابرماس معتقد است علایق بشری را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: الف)

1. Real
2. Actual
3. Empirical
4. Dualism

علاقه تکنیکی (ابزاری) که برای پیش‌بینی و علت‌یابی و فناوری مناسب است (پوزیتیویسم)؛ ب) علاقه تفسیری و فهم که به هرمنوتیک و علوم تفسیری منتهی می‌شود و ج) علاقه‌رهایی‌بخش و انتقادی که به رهایی و مفاهمه و عقلانیت ارتباطی تعلق دارد. به بیان دیگر هابرماس به زبان اعتقاد دارد ولی نه به مانند قائلان به هرمنوتیک و پُست‌مدرن‌ها بلکه زبان به واسطه قواعد عام و به واسطه لایه‌های مشترک زیرینی که دارد به مفاهمه کمک می‌کند.^(۳۷) از نظر فرایسامدرن‌ها اصل ترجمه‌پذیری، حاکی از وجود فهم‌های مشترک میان انسان‌هاست که می‌توانند همدیگر را فهم کنند.

۴. فرایسامدرن‌ها فراتر از تکثرگرایی و وجود تفاوت‌ها و تنوع‌ها به تقدیس و ستایش تفاوت‌ها به مانند پست‌مدرن‌ها نمی‌پردازند، بلکه فراسوی تفاوت‌ها به دنبال شناخت و فهم دیگران متفاوت قائل‌اند. در این زمینه روی باسکار اظهار می‌دارد: «می‌توان به «رنالیسم هستی‌شناسانه» در عین «نسبی‌گرایی شناخت‌شناسانه» و درنهایت «عقل‌داوری‌کننده» اعتقاد داشت».^(۳۸) به بیان دیگر در عین حالی که احیای عقل و عقلانیت را در فرایسامدرن‌ها شاهدیم، ملاک و معیار درستی و نادرستی و صحت و سقم را نیز می‌توان ارائه نمود و به تعبیر هابرماس می‌توان خارج و بیرون از سنت‌ها به نقد و بازبینی آنها دست یازید. هابرماس به ایدئولوژی‌زدایی و نقد مفروضات و پیش‌فرض‌های نادرست معتقد است و برخلاف گادامر، مرجعیت سنت را به این معنا که نمی‌توان از آن بیرون رفت نمی‌پذیرد.

۵. واقعیت، عینیت: پست‌مدرن‌ها هرگونه واقعیت و عینیتی را خارج از ذهن فاعلان نمی‌پذیرفتند و معتقد بودند حقیقت افسانه‌ای است که در دوران مدرن و سنت مورد شناسایی واقع شده است. فرایسامدرن‌ها در عین حالی که واقعیت اجتماعی را می‌پذیرفتند، معتقدند تفاوت میان واقعیت طبیعی و اجتماعی به نیت عاملان و قصد و انگیزه عاملان برمی‌گردد. عاملان هم مختارند و هم در درون محدودیت ساختاری قرار دارند، ولی در عین حال واقعیت‌های موجودی است که می‌تواند جنبه عام داشته باشد.^(۳۹)

۶. پسامدرن‌ها هرگونه تعلقات اجتماعی - محیطی و زبانی را در ساختن معنا دخالت تام می‌دادند و از این رهگذر به نسبیت و عدم قطعیت حکم می‌دادند، درحالی‌که فرایسامدرن‌ها ضمن پذیرش نقش مفروضات و علایق مختلف، عبور از این علایق را در راستای وصول به حقیقت ممکن و مقدور می‌دانستند.

۷. فرایست‌مدرن‌ها به خصلت هیبریدی، چندگانه، متکثر و بازتابی^۱ هویت‌ها اشاره دارند. این بیان را هم در دیدگاه باسکار و نیز هابرماس، بوردیو، گیدنز و غیره مشاهده می‌کنیم. ما در یک ساختار کلی و کلان که پیش از ما موجود بوده، دست به انتخاب و فعالیت می‌زنیم، ولی در عین حال در یک تعامل و دیالکتیک دوسویه هم می‌سازیم و هم ساخته می‌شویم، یعنی در دل امکان‌ها زیست می‌کنیم.

۸. در نگاه فرایسامدرنیته، عمل^۲ نیز جایگاه ویژه و تعیین‌کننده‌ای دارد؛ به این صورت که از متافیزیک و فلسفه تجریدی و انتزاعی فاصله گرفته و به زندگی عملی و عینی گرایش پیدا می‌شود؛ به بیان دیگر از حالت فلسفی به جامعه‌شناسی تغییر جهت داده می‌شود. نوعاً فرایسامدرن‌های تعاملی و دیالکتیکی، جامعه‌شناس بوده‌اند و ریچارد رورتی نیز از سودمندی و امید اجتماعی و نیز از توافق به جای واقعیت و از اتفاق نظر به جای حقیقت بحث می‌کند. رورتی قرارداد اجتماعی را جایگزین حقایق پیشینی کرده و فلسفه را نرده‌بانی می‌داند که برای دوره‌ای خاص از زندگی بشر لازم و مناسب می‌نمود و امروزه بدان چندان نیاز نیست. به تعبیر رورتی «دموکراسی بر فلسفه اولویت دارد و یا دست کم به قول تد بنتون و یان کرایب «فلسفه باید پادویی و شاگردی دموکراسی و سیاست و جامعه‌شناسی را بکند نه سروری آن را».^(۳۰)

نگاه فرایسامدرنیته‌ای در جامعه‌شناسی می‌تواند منشأ آثار سودمندی باشد. اولاً دوگانگی‌های مختلف موجود نظیر کنش / ساختار، چپ / راست، غیرمتمدن / متمدن و غیره را می‌شکند، ثانیاً می‌توان با نگاهی امیدوارانه، خوش‌بینانه به آینده نگریست. در دیدگاه‌های پسامدرنیته فضای یأس، ناامیدی، نیهیلیسم، نسبیت و

1. Reflexive
2. Practice

نگاه‌های سلبی را شاهد بودیم که با وضعیت رماتیک و تراژیک، عقل و آنچه عقلانی بود را زائل می‌کرد، اما با رویکردهای فراپسامدرن این فضا شکسته می‌شود.^(۳۱) می‌توان جامعه‌شناسی سیاسی ایران را مثال خوبی بر این ادعا آورد. افرادی چون فردید که ملهم از دیدگاه‌های هایدگر و نسبی‌گرایان هستند، با روایت یأس و ناامیدی و از موضعی انفعالی و تدافعی با غرب، مدرنیته، عقلانیت و علم بشری مواجه می‌شدند حال آنکه به طور مثال نگاه میرسپاسی با طرز تلقی رورتی یا دیدگاه روشنفکران نسل چهارم ایرانی آکنده از امید و تعامل و گفتگو با دیگران (غرب) متفاوت است. رسیدن به یک الگوی گفتگویی و تفاهم عمومی و عقلانیت ارتباطی نیز می‌تواند یکی دیگر از رهاوردهای مثبت رویکرد فراپسامدرن باشد. گیدنز و هابرماس نیز از بحث و گفتگو و دموکراسی گفتگویی صحبت می‌کنند و گیدنز به طور خاص از Dialogical Democracy سخن می‌گوید؛^(۳۲) یا رورتی از لیبرال دموکراسی و مشارکت آزادانه افراد جامعه سخن می‌گوید. فضای گفتگو و تعامل می‌تواند روحیه‌مدارا، تساهل، تسامح و کثرت‌گرایی را در عین فهم متقابل ایجاد کند. احیای عقل و عقلانیتی که فراسوی نسبیتهای بتواند داوری کرده و بشر را به رهایی برساند، با تمسک به دیدگاه‌های فراپسامدرن میسر می‌شود. خودانتقادی و بازاندیشی در خود می‌تواند ملاک‌های صحیحی را به دنبال داشته باشد، همچنین ارزش‌های عام انسانی که به صورت مشترک مورد پذیرش است می‌تواند خشونت‌ها را کاهش یا تقلیل داده و جوامع را به صلح پایدار رهنمون سازد.^(۳۳)

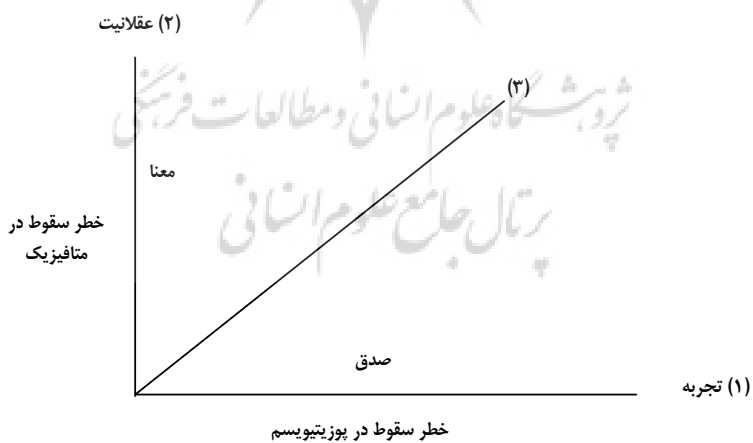
نمودارهای زیر تصویری نمادین از تأثیرگذاری پارادایم‌های معرفت‌شناسی بر ساخت دوره‌های جامعه‌شناسی مبتنی بر تأثیرگذاری سه عنصر شناخت‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی هستند.

معرفت‌شناسی: عوامل دارای نقش در کسب معرفت

پیشامدرن
مدرن

<p>روش‌شناسی</p>	<p>شناخت‌شناسی</p>	<p>هستی‌شناسی</p>												
<p>(کلان‌نگر)</p> <p>(روش معرفت)</p> <p>روش</p> <table border="1" data-bbox="641 598 917 850"> <tr> <td>۱- روش دینی</td> </tr> <tr> <td>۲- روش اشراقی</td> </tr> <tr> <td>۳- روش عقلی (منطق قیاسی) (معرفت‌شناسی ارسطویی)</td> </tr> <tr> <td>I . مکتب کلاسیک باستان</td> </tr> <tr> <td>II . مکتب مدرسی قرون وسطایی</td> </tr> </table> <p>(سطح مفهومی)</p> <p>ظاهر + باطن</p> <p>(اولویت دادن به شناخت باطن)</p>	۱- روش دینی	۲- روش اشراقی	۳- روش عقلی (منطق قیاسی) (معرفت‌شناسی ارسطویی)	I . مکتب کلاسیک باستان	II . مکتب مدرسی قرون وسطایی	<p>(عامل معرفت)</p> <p>بینش</p> <p>I. شناخت فطری</p>	<p>(موضوع معرفت)</p> <p>محتوا</p> <p>I. جوهرشناسی</p>							
۱- روش دینی														
۲- روش اشراقی														
۳- روش عقلی (منطق قیاسی) (معرفت‌شناسی ارسطویی)														
I . مکتب کلاسیک باستان														
II . مکتب مدرسی قرون وسطایی														
<p>(کوچک‌نگر)</p> <p>I . روش سوفسطایی</p> <p>تقسیم حقیقت به ← ظاهر + باطن</p> <p>درک حسی →</p> <p>درک عقلی →</p> <p>(اولویت دادن به ظاهر و عدم امکان شناخت باطن)</p> <p>(سطح مصداقی)</p> <p>II . روش علمی</p> <p>تقسیم حقیقت به ← ظاهر + ماهیت</p> <p>درک مستقیم حسی →</p> <p>درک غیرمستقیم حسی →</p>	<p>II . شناخت تجربی</p>	<p>II . پدیده‌شناسی</p>												
<table border="1" data-bbox="511 1375 933 1627"> <tr> <td>۱</td> <td>مکتب تجربه‌گرایی - منطق استقراء</td> </tr> <tr> <td>۲</td> <td>مکتب ماتریالیسم دیالکتیک - منطق دیالکتیک</td> </tr> <tr> <td>۳</td> <td>مکتب فرانکفورت - منطق دیالکتیک انتقادی</td> </tr> <tr> <td>۴</td> <td>مکتب پوزیتیویسم - منطق اثبات‌گرایی</td> </tr> <tr> <td>۵</td> <td>مکتب خردگرایی انتقادی - منطق ابطال‌گرایی</td> </tr> <tr> <td>۶</td> <td>مکتب استنباطی - منطق احتمال‌گرایی</td> </tr> </table>	۱	مکتب تجربه‌گرایی - منطق استقراء	۲	مکتب ماتریالیسم دیالکتیک - منطق دیالکتیک	۳	مکتب فرانکفورت - منطق دیالکتیک انتقادی	۴	مکتب پوزیتیویسم - منطق اثبات‌گرایی	۵	مکتب خردگرایی انتقادی - منطق ابطال‌گرایی	۶	مکتب استنباطی - منطق احتمال‌گرایی		
۱	مکتب تجربه‌گرایی - منطق استقراء													
۲	مکتب ماتریالیسم دیالکتیک - منطق دیالکتیک													
۳	مکتب فرانکفورت - منطق دیالکتیک انتقادی													
۴	مکتب پوزیتیویسم - منطق اثبات‌گرایی													
۵	مکتب خردگرایی انتقادی - منطق ابطال‌گرایی													
۶	مکتب استنباطی - منطق احتمال‌گرایی													

نمودار امواج و دوره‌های معرفت‌شناسی اجتماعی



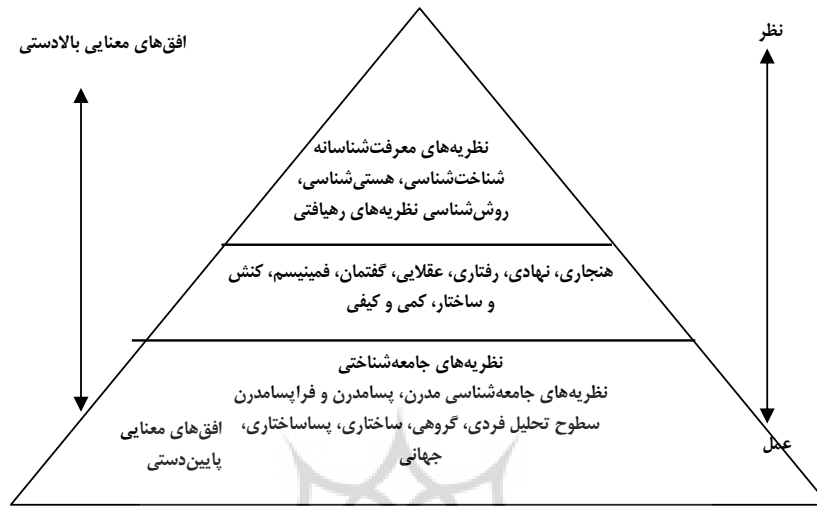
نقش و تأثیر پارادایم‌های روش‌شناسانه و معرفت‌شناسانه بر نظریه‌های جدید جامعه‌شناسی سیاسی

تحول مفاهیم در لایه‌های نظری جامعه‌شناسی سیاسی

مفاهیم ابزار تحلیل سیاسی هستند، اما ابزار تحلیل هم مثل سایر سطوح تحلیل باید با احتیاط به کار گرفته شود. مفاهیم ابزاری هستند که ما با آن می‌اندیشیم، نقد می‌کنیم، توضیح می‌دهیم و تحلیل می‌کنیم. برای اینکه جهان برای ما واجد معنا باشد، باید معنایی را به آن تحمیل کنیم که این کار را از طریق ایجاد مفاهیم انجام می‌دهیم. مفاهیم به این معنا قطعات ساختمانی معرفت انسانی محسوب می‌شوند. در اینجا مفاهیم ابزار ساخت نظریه‌ها، و برداشت‌هایی تجریدی و ذهنی از واقعیت‌ها هستند. از آنجا که وقایع و پدیده‌های جهانی در حال حرکت و تغییرند پس مفاهیم عناوین مجموعه‌ها هستند و تابع بهره‌گیری ما از واژگانند و مادامی که کلمات و کاربرد آنها در زبان ثابت باشد، مفاهیم آنها هم ثابت می‌ماند و چنانکه کاربرد آنها تغییر کند، مفاهیم آنها نیز تحول می‌یابد، چراکه تغییر و تحول در مفاهیم با فعالیت‌های معناشناسانه صورت می‌پذیرند.^(۳۲)

بی‌شک یکی از راهکارهای به‌روز کردن مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی درک تحول مفاهیم و نظریه‌های اساسی این حوزه مطالعاتی است. اگر واژه جامعه‌شناسی سیاسی را مهم‌ترین مفهوم مورد بررسی این حوزه در نظر بگیریم درک تحولات این حوزه بنا بر فرض اساسی این مقاله ارتباط وثیقی با تحولات حوزه روش‌شناسی و نظریات آن خواهد داشت. در بخش‌های پیشین به این نتیجه رسیدیم که درک تحولات دانش جامعه‌شناسی ارتباط پیوسته‌ای با تحولات معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه دارد. یعنی همان‌گونه که جامعه‌شناسی به‌ویژه جامعه‌شناسی سیاسی از آغاز تا به امروز با توجه به تحولات و مقتضیات زمانی و مکانی دچار تحول شده، حوزه‌های روش‌شناسی و معرفت‌شناسی نیز شاهد دگرگونی‌هایی بر حسب تحول دانش بشری بوده است. حال برای رهگیری این تحولات سزاست که اولویتی برای این سطوح تحول قائل شویم تا بتوان بر اساس آن اصول، راهنمایی را پیش روی این دانش گشود. به نظر می‌رسد در بالاترین سطح همه تحولات، دگرگونی‌های حوزه معرفت‌شناسی و روش‌شناسی قرار دارند. پس از آن سایر سطوح تحلیل قرار می‌گیرند که در دو سوی نظر و عمل سیاسی قرار دارند.^(۳۳)

نمودار نظام لایه‌های نظری تحول مفاهیم جامعه‌شناسی سیاسی



نمودار فوق تصویر نمادینی از نظام لایه‌های نظری تحول مفاهیم جامعه‌شناسی سیاسی است. هرچند نمی‌توان منکر لایه‌های دیگر بود، ولی برای روشمند کردن مطالعات علمی به‌ویژه در حوزه‌های بین‌رشته‌ای پیروی کردن از نظام لایه‌های نظری تحول مفاهیم جامعه‌شناسی سیاسی یکی از پیشنهادهایی است که می‌تواند در نظم و نسق بخشیدن به مطالعات جامعه‌شناسی مفید فایده باشد؛ چراکه با تحولات بی‌شماری که چه در گذشته و چه در حال و آینده در حال وقوع است، تنها در یک نظام نظری لایه‌بندی شده که نشانگر سطوح معرفتی دانش جدید باشد می‌توان جایگاه خود را در هر نقطه از مطالعات جدید مشخص ساخت و نیز راهی برای پیش رفتن به سوی وحدت رویه در این قبیل مطالعات گشود. نظام لایه‌بندی نظری، تلاش جدیدی در زمینه طبقه‌بندی نظام تحول مفاهیم به شمار می‌رود زیرا این تحولات در تاریخ علم رخ داده‌اند و ما صرفاً به منظور نظم بخشیدن به مطالعات خود، نظامی مبتنی بر اولویت مباحث معرفت‌شناسی ترسیم کرده‌ایم. بر این اساس در هر دوره از نظام معرفتی، روش‌های خاص و نیز در هر دوره روش‌شناسی رهیافت‌های خاص و نیز در هر دوره رهیافتی، نظریه‌های جامعه‌شناختی و در نهایت سطوح تحلیل ویژه‌ای به وجود آمده و رشد کرده‌اند. به طور مثال سطح تحلیل

رفتاری نشان‌دهنده آن است که پژوهشگر در حوزه نظریه‌های مدرن، رهیافت رفتاری، جامعه‌شناسی مدرن و معرفت‌شناسی مدرن سیر می‌کند. به تناسب این مثال می‌توان هر نظریه و دیدگاهی را از نظر تا عمل به شرح زیر ترسیم کرد:

نمودار تأثیر پارادایم‌های روش‌شناسی بر نظریه‌های جامعه‌شناسی سیاسی



در نظام نظریه‌های جامعه‌شناختی (علت‌کاو، معناکاو، تعامل‌گرا)، نظریه‌های بی‌شماری - چه در حوزه جامعه‌شناسی و چه در سایر حوزه‌های دانش - قرار می‌گیرند که نیازمند طبقه‌بندی خاص خود هستند. در اینجا می‌توان به طیف ویژه‌ای از نظریات با طبقه‌بندی خاصی از رویکرد جامعه‌محور در مقابل رویکرد دولت‌محور در سطوح تحلیل مختلف جامعه‌شناسی سیاسی اشاره کرد. به طور نمونه امروزه هر فرد علاقه‌مند به مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی با اندکی تفحص و تأمل مشاهده خواهد کرد که در اغلب کتاب‌های این حوزه مطالعاتی نظریاتی چون کارکردگرایی، کثرت‌گرایی، نخبه‌گرایی و غیره مورد استفاده عموم مؤلفان و محققان قرار گرفته است. ممکن است این سؤال در ذهن خواننده ایجاد شود که چرا در نظریه‌های

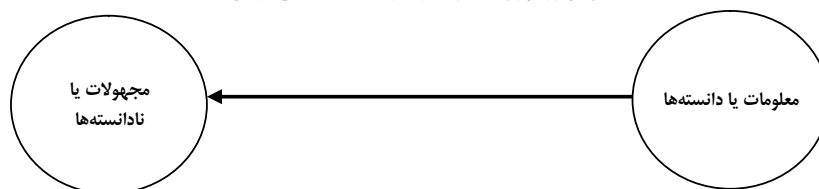
جامعه‌شناسی سیاسی سخنی از نظریاتی چون لیبرالیسم، محافظه‌کاری، آنارشیزم و غیره نیست.^(۳۶) متأسفانه در هیچ‌یک از کتاب‌های جامعه‌شناسی سیاسی به استثنای کتاب دولت و دموکراسی در عصر جهانی‌شدن (۱۳۸۲)، در کتاب دیگری از منطق درونی این طبقه‌بندی، سخنی به میان نیامده ولی بی‌شک کارشناسان و مؤلفان به تجربه و یا در اثر تأسی از کارهای دیگران، پایبندی خود را به این طبقه‌بندی نشان داده‌اند؛ یعنی رویکرد جامعه‌محور به عنوان یک اصل در طبقه‌بندی نظریه‌های جامعه‌شناسی سیاسی همواره مورد توجه بوده است. در این رویکرد دولت به شدت تحت فشار ساختار درونی قدرت جامعه و نیز متکی بر حمایت سیاسی و منابع اقتصادی بازیگران قدرتمند بخش خصوصی است. سنت‌های نظری مختلفی را می‌توان برشمرد که با وجود روایت‌های متفاوتی که از دولت عرضه می‌کنند، درباره تأثیر فشارهای جامعه بر قدرت دولت، دغدغه‌ای مشترک دارند. کثرت‌گرایان معتقد به سلطه چندگانه، کثرت‌گرایان نو که به قدرت متمرکز دولت در کنار منافع همساز شده اعتقاد دارند، نخبه‌گرایان معتقد به جمع شدن قدرت در دستان گروهی مسلط از نخبگان و سرانجام مارکسیست‌هایی که به خصلت طبقاتی دولت معتقدند، همه رویکردی جامعه‌محور به قدرت دولت مدرن و رابطه آن با جامعه مدنی دارند. در مقابل رویکرد دولت‌محور، با بررسی رابطه دولت مدرن با نیروهای جامعه بر توانایی انجام عملی خلاف تقاضاهای بازیگران سیاسی، اعم از رأی‌دهندگان، گروه‌های ذی‌نفع، مدیران شرکت‌های بزرگ یا هر بازیگر دیگر، از سوی دولت تأکید می‌کنند. به این ترتیب راست نو که جریانی مؤثر در نظریه‌سازی دولت‌محور است، حمله مستمری را بر دولت رفاه تدارک می‌بیند. درون‌مایه‌های روایت راست نو از دولت را در کنار فلسفه‌های سیاسی لیبرالیسم نو و محافظه‌کاری نو می‌توان قرارداد. درون چنین گستره وسیعی از گرایش‌ها، دسته‌ای از مفروضات مشترک وجود دارد، حاکی از اینکه دولت محکوم نیروهای اجتماعی نیست، بلکه می‌تواند خودمختار عمل کند و بی‌تردید این کار را انجام می‌دهد. برای راست نو، دولت دستگاه بوروکراتیک قدرتمندی است. حال آنکه کثرت‌گرایان به دولت مسئول و پاسخگو معتقدند؛ به طور کلی این دو رویکرد را می‌توان در جدول زیر خلاصه کرد که رویکرد جامعه‌محور رویکرد مسلط در جامعه‌شناسی سیاسی است.^(۳۷)

نمودار مقابله رویکردهای جامعه‌محور و دولت‌محور

رویکرد دولت‌محور	رویکرد جامعه‌محور
<p>نظریه‌های سوسیالیستی لیبرالیسم کلاسیک لیبرالیسم مدرن لیبرالیسم نو محافظه‌کاری محافظه‌کاری نو آنارشیسم آنارشیسم نو چپ نو / راست نو</p>	<p>نظریه‌های مارکسیستی کارکردگرایی کارکردگرایی نو کثرت‌گرایی کثرت‌گرایی نو نخبه‌گرایی نخبه‌گرایی جدید کورپوراتیسم کورپوراتیسم نو</p>

نکته قابل توجه در نمودار قبلی که نمودار تأثیر پارادایم‌های روش‌شناسی بر نظریه‌های جامعه‌شناسی سیاسی بود آن است که نظریه‌ها به عنوان ابزار تحلیل امروزی، نقش تعیین‌کننده‌ای در شناخت ما نسبت به خود و جهان بیرونی ایفا می‌کنند؛ به عبارتی دایره معلومات تجربی ما نسبت به خود و جهان خارج ما را همین نظریات تشکیل می‌دهند. بی‌تردید برای محدود کردن مجهولات و دایره مربوط به آن مقتضی عقل آن است که ما از دانش نظری موجود خود برای فائق آمدن بر آن مجهولات یاری جوئیم. به این روش اصطلاحاً تجسم ذهنی یک پدیده و مقایسه آن با واقعیت عینی به منظور شناسایی آن واقعیت یا حتی تولید یک واقعیت جدید می‌گویند. این همان چهارچوب ذهنی است برای جای دادن پدیده‌های عینی جهان که در تحقیقات اجتماعی از آن به مبانی نظری هم یاد می‌شود. پس ما نمی‌توانیم و نباید در برخورد با هر مجهولی از نقطه صفر شروع کنیم. زمانی که آزمایشگاه مطالعاتی ما جوامع انسانی باشد اهمیت این مسئله آشکارتر می‌شود. پس به ناچار همواره نیازمند چهارچوب‌های نظری دانش بشری هستیم تا بدین وسیله دایره مجهولات را تنگ‌تر کنیم.^(۳۸)

نمودار چهارچوب نظری فهم پدیده‌های عینی جهان



نظریات توانسته‌اند میزان خطاهای بشری را محدود کنند؛ حال این نظریات که در چهارچوبه مفاهیم، علمی‌ترین و واقعی‌ترین بخش دانش بشری را تشکیل می‌دهند - چراکه مبتنی و برخاسته از واقعیت‌ها هستند - خود نیز دارای لایه‌های مفهومی و نظری هستند و به نسبت گرایش‌های، مختلف سطوح مختلفی را تشکیل می‌دهند و به افق‌های معنایی بالادستی و فرودستی طبقه‌بندی می‌شوند. این سطوح مابین نظر و عمل در عرصه جامعه‌شناسی سیاسی، بین سطح معرفت‌شناسی و سطح تحلیل در نوسان هستند. به این صورت که هر سطح تحلیل خود یک پایه نظریه‌ای دارد و به یک سطح از نظریه جامعه‌شناختی (و یا نظریه سیاسی) و آن نیز به یک سطح از نظریه‌های رهیافتی و درنهایت آن هم به یک سطح از معرفت‌شناسی که خود از عناصر شناخت‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی تشکیل شده، وابسته است. با این وصف، تحولات هر سطح تحلیل را باید به تحولات و معانی سطوح معرفت‌شناسانه آن وابسته دانست. پس با این توصیفات نمی‌توان از معرفت‌شناسی پیشامدرن انتظار نظریات بدیع علمی امروزمین را داشت، چراکه به قول شاعر (از کوزه همان تراود که در اوست). نگرش انسان به جهان و روش رسیدن او به شناخت قطعاً در نوع گرایش‌های دنیای وی تأثیرگذار بوده است؛ چنانکه به تحولات یکی دو سده اخیر نظر کنیم خواهیم دید که این تحولات با تحولات سده‌های پیشین اصلاً قابل مقایسه نیستند. حجم زمانی تحولات عصر جدید درنهایت به دو سده می‌رسد، ولی تاریخ دوهزارساله قبل از آن حاکی از نوعی رخوت و توقف در زندگی و عمل انسان است. پس چرخش پارادایمیک معرفت‌شناسی تأثیر مستقیمی بر تحولات جوامع امروزمین بر جای نهاده، و به ناچار ما همواره باید به این تحولات معرفت‌شناسی توجه داشته باشیم تا در برخورد با مسائل علمی جایگاه اندیشه خود را مشخص سازیم. نکته حائز اهمیت آن است که

تحول پارادایم‌های معرفت‌شناسی و روش‌شناسی عمدتاً به جهت ناکارایی و عدم پاسخ پارادایم‌های گذشته به مسائل جدید بشری بوده است. معرفت‌شناسی مدرن پاسخ به ناکامی‌های معرفت‌شناسی‌های پیشامدرن بوده است. حال آیا درست نیست که بگوییم در عصر فراپسامدرن که با قابلیت‌های تازه‌ای برای پاسخگویی به نیازهای انسانی در حال ظاهر شدن است، نباید از سطوح تحلیل و نظریه‌های جامعه‌شناختی و سیاسی پیشین استفاده کرد؟

البته سؤال فوق ناقض این گفته قبلی نیست که نظریات آن قوه و دانش معلوم ما از جهان خارج هستند و قطعاً به عنوان ابزارهای شناختی انسان می‌توانند مفید باشند. اما مسئله این است که در لحظات و مقاطع مختلف زمانی شایسته است که از ابزارهای مناسب‌تری استفاده شود. درست است که ابزارهای پیشین نیز می‌توانند مفید واقع شوند، اما نکته اینجاست که فرق جوامع پیشرفته و غیرپیشرفته و در حال گذار کجاست؟ ما می‌توانیم به تحولات انفورماتیک پشت کنیم و به زندگی خود ادامه دهیم، اما آیا می‌توان دو جامعه دیجیتال و غیردیجیتال را یکسان دانست؟ نکته مهم‌تر آنکه با توجه به وابستگی روزافزون جوامع به یکدیگر آیا اصلاً یک چنین جدایی ذهنی‌ای قابل تحقق خواهد بود؟ چراکه خواسته یا ناخواسته این تحولات تأثیرات خود را بر جای خواهند گذارد و تنها کسانی آسیب خواهند دید که با دانش روز به حرکت درنیايند. فراموش نکنیم که هنوز هستند کسانی که طرح نظریه‌های جدید را در داخل کشور زیان‌بار می‌دانند!^(۳۹)

نتیجه‌گیری: آینده مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی

دیرزمانی نیست که بسیاری بر این عقیده بودند تفاوتی بین علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی وجود ندارد. از آنجا که علم سیاست بیشتر به مطالعه یک‌سویه قدرت از دولت به سوی جامعه می‌پردازد، جامعه‌شناسی سیاسی نیز علی‌القاعده در این راستا قابل فهم بود. اما از زمانی که جامعه‌شناسی سیاسی به مطالعه دوسویه قدرت دولت و جامعه ارتقا یافت، تلاش‌های فراوانی در جهت ایجاد رابطه‌ای سازنده بین دو عنصر دولت و جامعه صورت گرفت. از این قرار بود که در کنار نظریه‌های علم سیاست از نظریه‌های دولت‌های مشروطه گرفته تا نظام‌های قرن

بیستمی لیبرالیستی، کمونیستی، سوسیالیستی، محافظه‌کاری، آنارشیستی، فاشیستی و غیره که عمدتاً به شکل نظام‌های سیاسی توجه داشتند، نظریه‌های جامعه‌شناسی سیاسی به جهت توجه به محتوای اصلی قدرت در قالب نظریه‌های کارکردگرایی، کثرت‌گرایی، نخبه‌گرایی، کورپوراتیستی و مارکسیستی و غیره چهره واقعی نظام‌های سیاسی را به تصویر کشیدند. به این جهت بود که این مطالعات غالباً به مذاق نظام‌های اقتدارگرا خوشایند نبود، چراکه با جلب توجه به محتوای اصلی قدرت، میزان دموکراتیک بودن و غیردموکراتیک بودن این نظام‌ها را به شکل بارز نمایان می‌سازد. حال چنانکه بتوان نظریه‌های جدید جامعه‌شناسی سیاسی را با تحولات معرفت‌شناسانه پیوند دهیم به همان نسبت که توانمندی‌های جامعه‌های سیاسی را بر حاکمیت خویش افزایش خواهیم داد، به همان میزان نقاط ضعف این جوامع را نیز می‌توان با تغییر الگوهای معرفتی و روشی تغییر داد.

حال چنانکه بخواهیم الگویی برای سازماندهی درس جامعه‌شناسی سیاسی در مقاطع مختلف تحصیلی ارائه کنیم با توجه به آسیب‌شناسی‌ای که از وضعیت موجود آموزش و پژوهش در این زمینه به عمل آمد و با توجه به ارتباط وثیقی که بین مقوله پارادایم‌های معرفت‌شناسی با تحولات جدید دانش در عرصه‌های مختلف ایجاد شد، به نظر می‌رسد یکی از راه‌های جدی برای برون رفت از وضعیت موجود و ارتقای سطح علمی و کیفی این درس که در نهایت به بهبود وضعیت فعلی رشته علوم سیاسی و حتی رشته جامعه‌شناسی خواهد انجامید، روشمند کردن آن بر پایه‌های دانش روش‌شناسی باشد؛ چراکه دانش و تحولات آن، روند معمول خود را در جهان خواهد پیمود و در ایران امروز نیز برخی با آنها آشنا و عده‌ای نیز ناآشنا باقی خواهند ماند؛ ولی در صورتی که در تدوین سرفصل دروس و شیوه آموزش دانشگاهی تلاشی جدی برای پیوند مطالب درسی با تحولات روش‌شناسی به عمل آید، در آن صورت ارتباط بین سطوح تحول و الزامات خاص آن به تدریج برای همگان روشن خواهد شد. ضمناً برای مخاطبان این حوزه درسی که غالباً دانشجویان هستند، مطالب و یافته‌های آن می‌تواند بار معنایی جدید و زنده‌تری به خود بگیرد. شاید بتوان از این طریق، تنش‌های موجود بر سر راه شیوه‌های مختلف تدریس این حوزه را کمی تخفیف داد.

همان‌گونه که پیشتر گفته شد، انسان‌ها پیوسته در صدد آن بوده‌اند تا راه نیل به دانش بیشتر و صحیح‌تر را بیابند و از آن بهره‌مند شوند. این سعی و تلاش انسان در طول تاریخ به تدوین اصولی انجامید که روش^۱ نامیده می‌شود. کوشش انسان برای دستیابی به روش کارآمد، به پیدایی روش‌های مختلفی انجامید و در نتیجه شناسایی این روش‌ها و چگونگی به‌کار بستن آنها در بررسی اشکال گوناگون هستی، خود به رشته‌ای از دانش انسان انجامید که روش‌شناسی^۲ نام گرفت.^(۳۰) روش‌شناسی به این معنا وظیفه شاخه‌ای از فلسفه علم است که به بررسی و تحلیل نقادانه شیوه‌های خاص تطبیق ساختار عام نظریه در قلمروهای مختلف دانش بشری پرداخته و به این موضوع می‌پردازد که پژوهش را چگونه باید پیش برد؛ لذا روش‌شناسی به این معنا را باید از روش تحقیق^۳ که در واقع مسیری است که پژوهشگر را تا رسیدن به هدف و اثبات فرضیه یاری می‌دهد و مراحل اجرای یک تحقیق علمی را دربرمی‌گیرد، متمایز دانست.

اگر بخواهیم تحلیل کاربردی‌ای از مطالعه الگوهای روش‌شناسی برای درس جامعه‌شناسی سیاسی جدید ارائه دهیم، باید سعی کنیم تا در چهارچوبه‌های مفهومی روش‌شناسی جدید که منطبق با موج سوم فلسفه علم است راهکار تازه‌ای ارائه شود. به عبارتی در دوره‌ای که از آن به موج سوم فلسفه علم یاد می‌کنیم - که بستر مناسبی را برای روش‌شناسی تعامل‌گرا فراهم ساخته - همان‌گونه که شاهد رشد اندیشه‌های جامعه‌شناسی تعامل‌گرایی در نزد افرادی چون رورتی، باسکار و دیگران هستیم به همان نسبت نیز در جامعه‌شناسی سیاسی نمی‌توان به سطوح تحلیل فردی، گروهی یا ساختاری که متعلق به دوره‌های جامعه‌شناسی کنش‌گرا و ساختارگرا هستند امید داشت. لذا چنانکه اشاره شد، برای همراه بودن با تحولات جهانی و بازنگری اساسی در متون و روش‌های تدریس باید جامعه‌شناسی سیاسی همگام با سطح تحلیل جهانی تعریف شود؛ همان‌گونه که در کتاب‌های The Blackwell Companion of Political Sociology و یا در The Handbook of Political Sociology چنین

-
1. Method
 2. Methodology
 3. The Research Method

تلاشی به عمل آمده است؛ در نتیجه موضوع جامعه‌شناسی سیاسی دیگر نه صرفاً رفتارشناسی سیاسی (موضوع سطح تحلیل اول)، نه روابط میان دولت و جامعه (موضوع سطح تحلیل دوم)، نه تأثیر ساخت‌های مختلف بر ساخت سیاسی (موضوع سطح تحلیل سوم)، بلکه ساختارهای اقتدار در سطح جهانی خواهد بود که به رابطه میان حکومت‌ها و فرایندهای جهانی در عرصه اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ارتباطات، هویت‌های فراملی طبقاتی، بخش‌های اجتماعی فراملی، جامعه مدنی جهانی، جنبش‌های اجتماعی، حقوق جهانشمول و شهروندی و بسیاری موارد جهانی دیگر می‌پردازد.

در عصر جدید اساساً روش‌شناسی، تخصصی‌شدن و رجحان روش در جریان رویارویی با هستی از ویژگی‌های اصلی علوم جدید و فصل‌میز آن با علوم قدیم محسوب می‌شود. با این توضیحات کسی نمی‌تواند اهمیت روش‌شناسی را در علم جدید انکار کند؛ البته این مهم نیازمند ارتقای دانش روش‌شناسی است که این امر نیز با تلاش مستمر و برنامه‌های آموزشی جدید قابل دستیابی است. البته الگوی پیشنهادی روش‌شناسی که در این مقاله ارائه شد، صرفاً به درس جامعه‌شناسی سیاسی محدود و منحصر نمی‌شود بلکه این الگو را می‌توان برای تمامی سطوح به کار گرفت.

به هر ترتیب با توسعه نظریه‌های جامعه‌شناسی که عمدتاً متأثر از نظریه‌های روش‌شناسی بوده‌اند تلاش برای تبیین مسائل و مشکلات اجتماعی به‌ویژه تحولات پایانی قرن بیستم و بحران‌های ناشی از آن امیدهای تازه‌ای را در نظریه‌پردازی اجتماعی فراتر از دوسویه‌های اثباتی و تفسیری به همراه داشته است. تعامل‌گرایی در نظریه اجتماعی در واقع آخرین روند نظریه‌پردازی اجتماعی در باب دو مفهوم اساسی فرد و جامعه (کنش و ساختار) است که به‌ویژه از دهه‌های پایانی قرن بیستم به این سو اسباب طرح دیدگاه ترکیبی و کثرت‌گرا در عرصه روش‌های تبیینی - تفهیمی را در فلسفه علوم اجتماعی فراهم کرده و بر آن است تا دیدگاه روش‌شناسی علوم طبیعی را که روش علوم اجتماعی را همچون روش علوم طبیعی و بر حسب آمار و ریاضی (روش کمی - عینی) فرض می‌کند، (دیدگاه پوزیتیویستی) و از سوی دیگر، دیدگاه ضد طبیعت‌گرا (دیدگاه تفسیری) را که مدعی است علوم اجتماعی به

لحاظ روش تفسیری اهمیت دادن به معنا، آگاهی، نماد، زبان و ارتباط و یا ویژگی‌های معرفتی علوم انسانی (روش کیفی - ذهنی) از علوم طبیعی تبیین‌گر متمایز است، در استنتاجی واحد گرد آورد و این کار را از راه تقابل دیالکتیکی دو قطب متضاد ممکن می‌داند که طبق آن سوژه و ابژه، کنش و ساختار، فرد و جامعه، عین و ذهن، شخص و نظام، عاملیت و ساختار... را هم‌زمان با هم، یگانه و در تأثیر و تأثر متقابل و رابطه‌ای بازتابنده و بازاندیشانه بررسی و تحلیل می‌کند. به این ترتیب علم (علوم طبیعی) و علم اجتماع دو علم به نظر نمی‌آیند، چراکه علم طبیعی از رشته‌ها را دربرمی‌گیرد و علم اجتماع نیز از پارادایم‌های متفاوتی تشکیل می‌شود که هر دو برای ثابت کردن خود به دیگری نیازمندند.

هر چند در این مقاله تلاش شد تا ارتباطی وثیق بین مصادیق یافته‌های پژوهشی و حوزه جامعه‌شناسی سیاسی به دست آید و در این راستا الگوی پیشنهادی جامعه‌شناسی پیشامدرن، مدرن، پسامدرن و فراپسامدرن بر حسب تغییرات پارادایمیک معرفت‌شناسانه به تصویر کشیده شد که در نهایت اسباب شکل‌گیری سطوح مختلف تحلیل جامعه‌شناسی سیاسی را نیز فراهم نموده، اما تأثیر تحولات روش‌شناسی صرفاً به تحولات حوزه جامعه‌شناسی محدود نمی‌شود و سایر عرصه‌ها را نیز از خود متأثر خواهد ساخت؛ از این‌رو بسیاری از تحلیل‌گران وضعیت امروز جهانی را بحرانی دانسته‌اند که خود متأثر از بحران حوزه‌های شناختی است. طبیعی است تا زمانی که پاسخ‌های مناسبی برای رویارویی با این تحولات ارائه نشود، شاهد ثبات نسبی در حوزه‌های مختلف زندگی نخواهیم بود، اما آگاهی از نفس تحول شرط لازم رویارویی با تحولات پیش‌رو خواهد بود. *

پی‌نوشت‌ها

۱. کیت نش، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی‌شدن، سیاست، قدرت، مترجم: محمدتقی دلفروز، تهران: کویر، ۱۳۸۰، صص ۹-۱۰.
۲. راب استونز، متفکران بزرگ جامعه‌شناسی، مترجم: مهرداد میردامادی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹، ص ۳۳۲.
۳. موریس دوورژه، بایسته‌های جامعه‌شناسی سیاسی، مترجم: ابوالفضل قاضی، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۸، صص ۲۰-۲۱.
۴. موریس دوورژه، اصول علم سیاست، مترجم: ابوالفضل قاضی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۱، صص ۷-۱۰.
۵. احمد نقیب‌زاده، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: سمت، ۱۳۸۰، ص ۵.
۶. دوورژه، بایسته‌های جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۱۵.
۷. مایکل راش، جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی، مترجم: منوچهر صبوری، تهران: سمت، ۱۳۷۷، صص ۱۲-۱۳.
۸. محمد آراسته‌خو، مبانی جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: مؤسسه نشر گزینش، ۱۳۸۲، صص ۲-۳.
۹. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۴، صص ۱۳-۱۴.
۱۰. کیت نش، پیشین، صص ۱۰-۱۳.
۱۱. همچنین ر.ک. نیرا چاندوک، جامعه مدنی و دولت: کاوش‌هایی در نظریه سیاسی، مترجم: فریدون فاطمی و وحید بزرگی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
9. See: Kate Nash; Alan Scott, *The Blackwell Companion to Political Sociology*, Oxford: Blackwell Publishing, 2004.
- See: Thomas Janoski; Robert Alford; Alexander Hicks; Schwartz. A Mildred, *The Handbook of Political Sociology: States, Civil Societies and Globalization*, Cambridge: Cambridge University Press, 2005.
۱۰. قاسم افتخاری، «تبارشناسی شناخت و شناسایی دانش و روش علمی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال اول، شماره ۱، (زمستان ۱۳۸۰، ص ۱۴).
۱۱. مارتین هایدگر، «عصر تنویر جهان»، ارغنون، سال سوم، شماره ۱۱ و ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۷۵، صص ۱-۱۰.

- See: E. Durkheim, *The Rule of Sociological Method*, New York: Free Press, 1938.

۱۲. یوسف اباذری، «هایدگر و علم: یادداشتی دربارهٔ عصر تنویر جهان»، ارغنون، سال سوم، شماره ۱۱ و ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۷۵، ص ۴۴.
۱۳. حسین سلیمی، «شیوه‌های گوناگون شناخت و ادراک در مطالعات سیاسی و بین‌المللی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال اول، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۴، صص ۷۱-۴۷.
۱۴. عبدالکریم سروش، علم‌شناسی فلسفی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۲، ص ۱۶۵.
- همچنین رک: دانیل لیتل، تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی بر فلسفه علم/اجتماع، مترجم: عبدالکریم سروش، تهران: صراط، ۱۳۷۳.
۱۵. برای آگاهی بیشتر رک:
- آلن ف. چالمرز، چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی، مترجم: سعید زیباکلام، تهران: شرکت سهامی علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۱۱۴.
- سعید زیباکلام، معرفت‌شناسی اجتماعی: طرح و نقد مکتب ادینبورا، تهران: سمت، ۱۳۸۴، صص ۳۰-۲۶.
- توماس س. کوهن، ساختار انقلاب‌های علمی، مترجم: عباس طاهری، تهران: نشر قصه، ۱۳۸۳.
- جهانگیر معینی علمداری، روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست: اثبات‌گرایی و فرا اثبات‌گرایی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۵، صص ۵۰-۴۰.
۱۶. سید حسین سیف‌زاده، مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۹، صص ۳۰-۱۹.
- قاسم افتخاری، پیشین.
۱۷. عبدالکریم سروش، علم چیست؟ فلسفه چیست؟، تهران: صراط، ۱۳۷۵، صص ۲۰-۱۰.
- عبدالکریم سروش، درس‌هایی در فلسفه علم/اجتماع: روش تفسیر در علوم اجتماعی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴، صص ۳-۱.
۱۸. تقی آزاد ارمکی، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما، ۱۳۸۱، صص ۱۰-۱.
19. See: Frank Wolfs, *Introduction to the Scientific Method*, University of Rochester, 2007.
20. Roderick M., *Charisholm, Theory of knowledge*, New Delhi: Prentice Hall, 1977, pp. 87-98.
۲۱. برای آگاهی بیشتر رک:
- اینو سنتیوس بوخنسکی، فلسفه معاصر اروپایی، مترجم: شرف‌الدین خراسانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹.
- قاسم افتخاری، پیشین.
- سید حسین سیف‌زاده، پیشین.
۲۲. یان کرایب، نظریه اجتماعی مدرن: از پارسونز تا هابرماس، مترجم: عباس مخبر،

- تهران: آگه، ۱۳۷۸، صص ۱۵۰-۴۷.
۲۳. محمد توحیدفام، دولت و دموکراسی در عصر جهانی‌شدن: سیری در اندیشه‌های سیاسی غرب، تهران: روزنه، ۱۳۸۲، صص ۱-۳.
۲۴. برای آگاهی بیشتر ر.ک:
- رابرت جی. دان، نقد اجتماعی پست‌مدرنیته: بحران‌های هویت، مترجم: صالح نجفی، تهران: پردیس دانش، ۱۳۸۴.
- بری اسمارت، شرایط مدرن، مناقشه‌های پست‌مدرن، مترجم: حسن چاوشیان، تهران: اختران، ۱۳۸۳.
- اسکات لش، جامعه‌شناسی پست‌مدرنیسم، مترجم: حسن چاوشیان، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۳.
- ژان فرانسوا لیوتار، وضعیت پست‌مدرن: گزارشی درباره دانش، مترجم: حسینعلی نوذری، تهران: گام نو، ۱۳۸۱.
۲۵. برای آگاهی بیشتر ر.ک:
- تد بتون و یان کرایب، فلسفه علوم اجتماعی: بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، مترجم: شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران: آگه، ۱۳۸۴.
- پی‌یر بوردیو، نظریه کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی، مترجم: مرتضی مردی‌ها، تهران: نقش و نگار، ۱۳۸۰.
- ریچارد رورتی، فلسفه و امید اجتماعی، مترجم: عبدالحسین آذرنگ و نگار نادری، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴.
- برایان فی، «نظریه اجتماعی و عمل سیاسی: بررسی رویکردهای پوزیتیویستی، تفسیری و انتقادی»، مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران، ۱۳۸۳.
- برایان فی، فلسفه امروزی علوم اجتماعی: با نگرش چندفرهنگی، مترجم: خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۵.
۲۶. راجر تریگ، فهم علم اجتماعی، مترجم: شهناز مسمی‌پرست، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴، صص ۳۷۶-۳۵۰.
- See: R. Cooper, *The Postmodern State and the World Order*, London: Demos, 1997.
۲۷. جرج ریتزر، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، مترجم: محسن ثلاثی، تهران: علمی، ۱۳۷۴، صص ۷۳۹-۷۳۴.
- See: Anthony Giddens, *The Consequences of Modernity*, Cambridge: Polity Press, 1990.
28. See: Roy Bhaskar, "General Introduction", in Margaret Archer, Roy Bhaskar, Andrew Collier, Tony Lawson and Alan Norrier (ed.), *Critical Realism: Essential Readings*, London, 1998.
29. See: S. Crook, J. Pakulski and M. Waters, *Post Modernization*, London: sage, 1992.
- M. Featherstone, "Towards the Sociology of Postmodern Culture", in H. Haferkamp (ed.), *Culture and Social Culture*, Berlin and New York: De Gruyter, 1988.
۳۰. زیگمونت باومن، اشارت‌های پست‌مدرنیته، مترجم: حسن چاوشیان، تهران: ققنوس، ۱۳۸۴، صص ۳۳۰-۳۱۷.

- پائولین مری روسنائو، *پست مدرنیسم و علوم اجتماعی*، مترجم: محمدحسین کاظم‌زاده، تهران: نشر آتیه، ۱۳۸۰، صص ۲۵۰-۲۷۷.
- See: Richard Rorty, *Philosophy and the Mirror of Nature*, Oxford: Blackwell, 1980.
31. See: David Owen, *Sociology After Postmodernism*, London: Sage, 1998.
32. See: H. Garfinkel, "Structuration Theory and Sociological Analysis", in J. Clark, C. Modgil (eds.), *Anthony Giddens: Consensus and Controversy*, Basing Stoke: Falmer, 1990.
۳۳. برای آگاهی بیشتر ر.ک:
- کالین های، *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، مترجم: احمد گل‌محمدی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۵، صص ۱۹۰-۱۵۰.
- رابرت بیشاپ، *سایه‌های واقعیت: فلسفه جدید فازی چگونه جهان ما را تغییر می‌دهد*، مترجم: علی ستوده چوبری، تهران: روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۵.
- هیلری پاتنم، *دوگانگی واقعیت / ارزش: چند رساله*، مترجم: فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵.
- مرتضی مردیها، *فضیلت عدم قطعیت: در علم شناخت اجتماع*، تهران: طرح نو، ۱۳۸۲.
۳۴. محمد توحیدفام، «رویکردهای تحول مفاهیم سیاسی»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*: شماره ۵۷، پاییز ۱۳۸۱، صص ۱۲۰-۱۱۸.
۳۵. برای آگاهی بیشتر ر.ک:
- شاپور اعتماد، *انقلاب معرفتی و علوم شناختی*، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.
- سید صادق حقیقت، *روش‌شناسی علوم سیاسی*، قم: دانشگاه علوم انسانی مفید، ۱۳۸۵.
- منصور شمس، *آشنایی با معرفت‌شناسی*، تهران: طرح نو، ۱۳۸۴.
- دیوید مارش؛ جری استوکر، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، مترجم: امیرمحمد حاجی‌یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.
- پیتر همیلتون، *شناخت و ساختار اجتماعی: درآمدی به مباحث جامعه‌شناسی شناخت*، مترجم: حسن شمس‌آوری، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.
36. See: Colin Hay; Michael Lister; David Marsh, *The State: Theories and Issues*, New York: Palgrave MacMillan, 2006.
۳۷. توحیدفام، (۱۳۸۲)، پیشین، صص ۱۴۳-۱۴۲.
38. See: P. L. Berger and T. Luckmann, *The Social Construction of Reality: A Treatise in the Sociology of Knowledge*, Harmonds worth: Penguin, 1972.
- See: Wilson E. Bright, *An Introduction to Scientific Research*, Mac Graw Hill, 1952.
۳۹. برای آگاهی بیشتر ر.ک:
- جان پارکر، *ساخت‌یابی*، مترجم: حسین قاضیان، تهران: نشر نی، ۱۳۸۶.
- ژان فرانسوا دورتیه، *علوم انسانی گستره شناخت‌ها*، مترجمان: مرتضی کُتبی، جلال‌الدین رفیع‌فر و ناصر فکوهی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.

- ایون شرت، فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای: هرمنوتیک، تبارشناسی و نظریه انتقادی از یونان باستان تا قرن بیست‌ویکم، مترجم: هادی جلیلی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷.
- سید علی‌اصغر کاظمی، روش و بینش در سیاست: نگرشی فلسفی، علمی و روان‌شناختی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴.
- دیوید گلاور؛ شیلا ف استرایچ؛ محمد توکل، جامعه‌شناسی معرفت و علم، مترجمان: شاپور بهیان و دیگران، تهران: سمت، ۱۳۸۳.
- مایکل جوزف مولکی، علم و جامعه‌شناسی معرفت، مترجم: حسن کچویان، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶.

40. See: Caroll Lastrucci, *The Scientific Approach: Basic Principles of the Scientific Method*, Schenkman Publishing, 1963.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی